

### حسن بیگ مکس

حسن بیگ بن رستم بیگ بن حسن بیگ بن ابدال بیگ، پس از فوت پدرش - که مدتی کوتاه حکومت داشته - به جای وی منصوب شد و حکومت تمام ناحیه مکس را به دست گرفت؛ اما امیر احمد به اتفاق عشیرت به مخالفتش برخاسته، پس از جنگ و جدال زیادی وی را از حکومت ساقط کردند.

### امیر احمد دوم مکس

وی آخرین فرمانروای شناخته شده مکس است که در زمان تألیف شرحنامه بدلیسی به سال ۱۰۰۵ (ه.ق) می زیسته است.

### امرای اسپایرد<sup>۱</sup>

این شعبه نیز گفتیم که با حکام خیران و مکس بنی اعمامند. نخستین حاکمی که از این طبقه شناخته شده امیر محمد بیگ است؛ که در اوایل سلطنت سلطان سلیم خان عثمانی (جلوس ۹۱۸، فوت ۹۲۶ ه.ق) می زیسته و دو پسر داشته است: سلطان ابراهیم و میر شرف.

### سلطان ابراهیم اسپایرد

وی بعد از وفات پدرش به موجب فرمان سلطان سلیم خان عثمانی بر مسند امارت جایگزین شد. سلطان ابراهیم را دو پسر بود: محمد بیگ و حسن بیگ.

### محمد بیگ اسپایرد

محمد بیگ پس از پدرش به حکومت اسپایرد رسید. او سه پسر داشت: ایوب بیگ، خالد بیگ و اوئس بیگ.

۱- اسپایرد ناحیه‌ای بوده است در ایالت بدلیس که گویا اکنون اسپاروت نام دارد.

## ایوب بیگ اسبایرد

وی پس از پدر حکومت یافت و در سال ۱۰۵۵ (هـ.ق) — زمان تألیف شرفنامه — مدت  
 بیست سال از فرمانروائیش می‌گذشته. **ایوب بیگ** امیری کاردان، باهوش و مقتدر بوده است.

منبع: شرفنامه بدلیسی، از ص ۲۷۲ تا ۲۸۶.

# کفتاری ششم

## فرمانروایان کلس و اعزاز

ریشه حکام این خاندان با فرمانروایان خاندانهای هکاری (حکاری) و عمادیه — مطابق نوشته شرفنامه — یکی است. چه شمس الدین بیگ نیای امرای هکاری و بهاء الدین بیگ جد فرمانروایان عمادیه و منتشا بیگ نیای حکام کلس برادر بوده‌اند و اسامی آنان را به اختصار: سمو (شم‌دین)، بادین (به‌دین) و مند خوانده‌اند.

### مند بیگ کلس

امیرمند (منتشا) بیگ، بانی امارت کلس، در آغاز کار نیرویی از افراد شجاع گرد کرد آورده از زادگاه خود به طرف شام و مصر رفت و ملازمت سلاطین ایوبی را اختیار کرده، از طرف آنها ناحیه «قصیر» در نزدیکی «انطاکیه»، از نواحی سوریه جهت اقامت وی تعیین گردید.

پس از مدت کوتاهی گروه‌های «جوم» و «کلس» — از مسلمان و یزیدی — پیروی از او را پذیرفته، عموم تحت فرمانش درآمدند. امیرمند با این امکانات، خدمات شایانی به سلاطین ایوبی کرد و از خود لیاقت بسیار نشان داد. ایوبیان هم در پاداش وی را منصب امیرالامرائی کردهای شام و حلب دادند.

امیرمند پس از رسیدن به این مقام، با طغیان عشایر یزیدی روبرو و شد که منجر به جنگهای خونینی گردید و عاقبت آنان را تحت اطاعت خویش درآورد.

---

۱- کلس شهری است در پنجاه کیلومتری شمال حلب، که بعضی کتب «کلز» نیز نوشته‌اند. این شهر در گذشته از توابع اعزاز به‌شمار رفته، که آن زمان شهر بزرگ و معتبری بوده است.

## امیر عرب بیگ کلس

پس از مندیگ پسرش امیر عرب بیگ به حکومت رسید و مدتی فرمانروایی کرد. عرب بیگ را پسری به نام امیر جمال بوده است.

## امیر جمال کلس

وی که پس از پدرش حاکم کلس شد، امیری کاردان، مقتدر و سیاستمدار بوده و توانسته است امارت موروثی را سر و سامانی ببخشد. امیر جمال پسری به نام امیر احمد داشته است.

## امیر احمد بیگ کلس

دوره امارت امیر احمد بیگ، مصادف بوده است با روزگار برافتادن سلطنت ایوبی و به قدرت رسیدن امرای چراکسه به جای آنان. احمد بیگ از اطاعت چراکسه سر یازده اعلام استقلال کرد و تا پایان حیات بدون فرمانبرداری از سلطانی، کوس سلطنت زد. امیر احمد بیگ را دو پسر بوده است: حبیب بیگ و قاسم بیگ.

## امیر حبیب بیگ کلس

وی که پس از فوت پدرش حاکم کلس گردید، از طرف چراکسه مصر چندین مرتبه دعوت شد که اطاعت آنها را بپذیرد. عاقبت تحت شرایطی نزد آنها شتافت؛ اما با نیرنگ مواجه شد و در حلب توسط آنان به قتل رسید.

## قاسم بیگ کلس

قاسم بیگ پس از آنکه برادرش کشته شد، خود را حاکم کلس اعلام کرده به جای وی نشست. در همین موقع حکومت کلس از طرف چراکسه به شیخ عزالدین نامی — که از احفاد شیوخ یزیدی بود — تفویض شده، عده کثیری از یزیدیان کلس و اعزاز اطاعت از او را پذیرفتند. از طرف دیگر لشکری نیز جهت دفع قاسم بیگ گسیل شد. قاسم بیگ هم با عشایر و افراد قبایل پیر و خود در کوه «صهیون» موضع گرفته، منتظر رسیدن دشمن شد. به این ترتیب در همان محل نایره جنگ مشتعل گشت و پس از مدتی لشکر چراکسه شکست خورده، متفرق شد.

پس از این واقعه، قاسم بیگ در کلس با قدرت حکومت کرد؛ تا وقتی که سلطان سلیم خان عثمانی (جلوس ۹۱۸، فوت ۹۲۶ ه.ق) به عزم تسخیر ممالک عربی متوجه شام و

فلسطین شد و به دفع جراسه پرداخت، قاسم بیگ به خدمت وی شتافت.

بعد از فتح مصر و شام، قاسم بیگ به همراهی پسرش جان فولاد- که در سن دوازده سالگی بود - با سلطان به استانبول رفت؛ اما در همین زمان عده‌ای نزد سلطان به سعایت قاسم بیگ پرداختند و کار راه جایی رساندند که به دستور سلطان به قتل رسید و پسرش جان فولاد در دربار عثمانی به اتابکان خاص سپرده شد تا در تربیت وی بکوشند. و امارت کردهای کلس را هم به شیخ عزالدین مزبور واگذار کرد.

## امیرجان فولاد بیگ کلس

چنان که گفته شد، جان فولاد پس از قتل پدرش، در دربار عثمانی تحت تربیت مخصوص پرورش یافت. زمانی که وی به حد رشد رسیده بود، از طرفی سلطنت عثمانی در دست سلطان سلیمان خان قانونی (جولس ۹۶۶، فوت ۹۷۴ هـ.ق) قرار داشت و از سوی دیگر شیخ عزالدین حاکم کلس در گذشته بود؛ لذا جان فولاد بیگ - که جوانی از هر لحاظ شایسته بود - با توجه به ابراز لیاقتش در وقایعی چند و جلب توجه سلطان، از دربار تقاضای حکومت اجدادی کرده و خواست تا به کلس برگردد. درخواست وی قبول شد و علاوه بر حکومت کلس و أعزاز، ناحیه دیگری از حلب نیز ضمیمه قلمرو وی گردید.

بدین سان جان فولاد بیگ روزگاری را در نهایت اعزت و عظمت سپری کرد و حکومت کلس را از نور و رونق و قدرت بخشید. مدت زندگانی جان فولاد بیگ را حدود صد سال نوشته‌اند، که در سال ۹۷۲ (هـ.ق) در گذشته است. وی پسران زیادی داشته، از جمله: حبیب بیگ، عمر بیگ، احمد بیگ، عبدالله بیگ، حسین بیگ، جعفر بیگ، غضنفر بیگ، زینل بیگ، حیدر بیگ و خضر بیگ.

## جعفر بیگ کلس

وی یکی از فرزندان امیرجان فولاد است که طبق وصیت وی در سال ۹۷۲ (هـ.ق) به حکومت کلس رسید و چهار سال پس از آن درگذشت.

## حبیب بیگ کلس

بعد از جعفر بیگ، برادرش حبیب بیگ به حکومت کلس رسید؛ اما چندان نپایید و به زودی از مقامش معزول گردید.



## حسین پاشای کلس

حسین بیگ پسر پنجم جان فولاد بیگ، بعد از برکنار شدن حبیب بیگ، طبق فرمان و نشان سلطان سلیمان عثمانی به حکومت کلس رسید و سپس به سال ۱۰۰۶ (ه.ق) به دلیل ابراز لیاقت و شایستگی، سمت سرداری و امیرالامرائی یافته و به حسین پاشا ملقب گردید و حکومت حلب و طرابلس شام نیز ضمیمهٔ امارت مروئی وی شد.

حسین پاشا سرداری جوانمرد، نیکوکار، شجاع، سخاوتمند و بادانش بوده که علما را بسیار ارج می‌نهاد و خود در علم نجوم و هیأت اطلاعات خوبی داشته است. وی عاقبت در شهر «وان» ضمن دسیسه‌ای از طرف دولت عثمانی، به قتل رسید.

## امیرعلی قصیری کلس

وی که طبق فرمان دربار عثمانی مدتی حاکم عزیزیه و چند صباحی امیر اعزاز بوده است پس از آنکه عمویش حسین پاشا به قتل رسید، از اطاعت دولت عثمانی سرپیچیده لشکری افزون از ده هزار سوار گرد جمع آوری کرده، پیش از هر چیز به مصاف با یوسف پاشا حاکم طرابلس پرداخت و او را به سختی شکست داد. یوسف پاشا به شام گریخت و امیرعلی عده‌ای را به سرپرستی امیردرویش بن حبیب بیگ بن جان بولاد بیگ به طرف طرابلس فرستاد که آنجا را متصرف شوند و خود متوجه بعلبک شد و بدون مقاومت بر آنجا استیلا یافت.

امیرعلی پس از مدتی برای بار دوم با لشکر شام به جنگ پرداخت و فاتحانه در سال ۱۰۱۶ (ه.ق) وارد دمشق شد؛ سپس به حصن الاکراد تاخته پس از فتح آن دیار، همانجا اقامت گزید. در همین محل با یوسف پاشا مصالحه کرد و مطابق آن تنها «حمص» را برای وی باقی گذاشت و سایر بلاد شام را به تصرف خود درآورد و اعلام استقلال کرد.

حکومت مستقل امیرعلی روز به روز قدرت و شوکت بیشتری می‌یافت تا آنکه مراد پاشا صدراعظم عثمانی با سپاه انبوهی به مقابلهٔ وی شتافت. بین دو سپاه جنگ خونینی در گرفت که سه روز طول کشید و عاقبت امیرعلی شکست خورده به حلب گریخت و پس از گذاشتن اهل و عیالش در قلعهٔ آنجا خود به طرف ملاطیه تاخت؛ اما مراد پاشا دست از تعقیب وی نکشیده به حلب رسید و آنجا را تصرف کرد و اتباع امیرعلی را کشت. امیرعلی چون اوضاع را چنین دید، به «بروسا» رفته خود را تسلیم حاکم آنجا کرد و پس از اظهار اطاعت از دولت عثمانی، با امیر بروسا به استانبول رفت. سلطان عثمانی از وی درگذشت و امارت ناحیهٔ «طمشوار» (از نواحی ترکیهٔ فعلی) را به وی داد.

امیرعلی سرانجام حدود سال ۱۰۲۰ (ه.ق) به قتل رسید.

## امیر سعید بیگ جان پولادزاده

بعد از آنکه قویوچی مراد پاشا بر خاندان جان پولاد استیلا یافت و به قلع و قمع آنان پرداخت، از آن خاندان تنها امیری به نام سعید بیگ، از نوه‌های جان پولاد، توانست بگریزد. وی در سال ۱۰۴۹ (ه.ق) با پسرش رباح روی به سوی لبنان نهادند و به خاندان «آل معن» — که از امرای آنجا بودند — پناهنده شدند؛ چه از دیر باز این دو خانواده با هم روابط نزدیک و صمیمانه‌ای داشتند.

بزرگان لبنان قدوم امیر سعید بیگ و پسرش را گرامی داشتند و از آنها خواستند که در آنجا اقامت گزینند. امیر جبل در این زمان امیر فخرالدین بود که از ملاقات با سعید بیگ بسیار خوشوقت شد و وی را از خواص دربار خود گردانید و به سال ۱۰۵۹ (ه.ق) قلعه «شقیف» و امارت نواحی اطراف آن را بدوسپرد. پس از آن امیر سعید بیگ عمر چندانی نکرد و به زودی درگذشت. امیر رباح نیز پس از پدرش چندسالی بیشتر زنده نماند. امیر رباح سه پسر داشت: علی، فارس و شرف‌الدین. امیر علی به تفصیلی که خواهیم دید، رئیس قبیله «شوف» شد.

در اینجا لازم به توضیح است که با مهاجرت امیر سعید بیگ به لبنان، شهرت این خانواده بین عرب‌زبانان آن دیار از «جان پولاد» به «جانبولاد» و سپس به «جنبلات» تغییر یافت و اکنون به همین نام مشهورند؛ چنان که المنجد می‌نویسد: «جنبلات از خاندانهای دروزی لبنان، منسوب به جان پولاد کردی هستند که در اوایل قرن هفدهم (م.) در کلس نزدیک حلب مستقلاً حکومت کرده‌اند و بعد در سال ۱۶۳۰ (م.) به دعوت امیر فخرالدین به لبنان مهاجرت کرده و در نتیجه از زعمای اقطاع لبنان شدند.»

## امیر علی جانبولاد

علی بن رباح بن جانبولاد (جان پولاد)، در «شوف» نشأت گرفت و سپس دختر شیخ قبلان — از بزرگان مشایخ شوف — را به زنی گرفت و به قریه «عذران» رفت. در سال ۱۷۱۲ (م.) شیخ قبلان بلاعقب فوت کرد و بزرگان «شوف» از والی (امیر حیدر شهابی) تقاضا کردند که شیخ علی جانبولاد را رئیس آنها قرار دهد؛ امیر حیدر پذیرفت و امارت «شوف» را به وی واگذار کرد.

شیخ علی — که مردی فاضل، شجاع و با ایهت بود — در اداره امور طریق عدل و احسان و همچنین حسن سیاست و کاردانی پیشه کرد و در جلب قلوب اهالی کوشید و محبت خواص

و عوام را به جانب خود معطوف داشت تا آنجا که «شیخ المشایخ» آن دیار شد و منشاء صلح و صفا مابین بعضی از شهابیون و ارسلائیون گردید. وی با توفیق در امور دیگر از جمله آبادسازی بلاد و برقراری امنیت و ایجاد رفاه، شهرت و محبوبیت زیادی کسب کرد و عاقبت به سال ۱۱۹۷ (ه.ق) در قریه «عذران» درگذشت.

از امیر علی جانبولاد (جنبلاط) شش پسر بازماند که یکی از آنها قاسم نام داشت و به جای پدر به امارت رسید.

### امیر قاسم جانبولاد

امیر قاسم چون به سال ۱۱۹۷ (ه.ق) به امارت رسید، مانند پدرش در نهایت حُسن رفتار و سیاست با مردم عمل کرد و توانست بر آنها با قدرت و محبوبیت حکومت کند. امیر قاسم در زمان امیر الامرائی احمد پاشا جزار نیز از در اطاعت درآمد و با وی ساخت و بر مسند امارت باقی ماند و پیش از مدتی حکومت درگذشت.

### امیر بشیر جانبولاد

برخلاف امیر قاسم، پسرش امیر بشیر — در زمان حیات پدر و در حالیکه هنوز چهارده سال داشت — از اطاعت احمد پاشای جزار سرپیچی کرد و اهالی هم که از ظلم وی انصافی پاشای مذکور و اتباعش به ستوه آمده بودند، در اطراف امیر بشیر جمع شدند و او را — که جوانی شایسته و دلیر می دیدند — همراهی کردند و به این ترتیب لشکری به دور این امیر جمع شد که چندین بار با احمد پاشا مصاف داد و هر بار او را شکست داد.

در این گیر و دار امیر قاسم فوت کرد و امیر بشیر رسماً حاکم شام شد و مدتی حکومت کرد تا اینکه به سال ۱۲۱۴ (ه.ق) احمد پاشا به هر حيله ای بود او را گرفتار ساخته و به زندان شهر «عکا» فرستاد.

امیر بشیر چهار سال در حبس ماند و پس از آن آزاد گردید و دوباره به امارت موروثی رسید. در این دوران بعد از زندان، شهرت و آوازه اش — به واسطه کارهایی که انجام می داد — فراگیر شد؛ از جمله به دلیل کمکهایی که به مارونیهای لبنان کرده بود، از طرف پاپ برایش نامه ای تشکرآمیز و همچنین هدایایی ارسال گردید. به علاوه هزیمت دادن یوسف پاشا والی شام قدر و مقامش را در جبل لبنان فزونی داد.

وی در سال ۱۲۳۷ (ه.ق) مسجد جامع بزرگ و مرغوبی را در مختاره بنا کرد و اراضی و ابنیه بسیاری را خریدار کرده بر آنها وقف گردانید. همچنین مقداری زمین و برخی امکانات به مارونیان داد تا برای خود کلیسا بسازند و به زندگی بپردازند.



امیر بشیر — که در این زمان عنوان شیخ الشیوخ داشت — در عمران و آبادانی ولایات سعی بسیار نمود و به احداث و ترمیم راهها پرداخت و پل‌های بسیار ساخت. نهر «باروک» را با حفر کانالهایی — که بیشتر از میان سنگلاخ می‌گذشتند — به مختاره رساند و توسط این آب رونق تازه‌ای به آن شهر بخشید.

شیخ بشیر با امیر بشیر شهابی ارتباط نزدیک و دوستانه‌ای داشت که بعدها به سردی گرایید و موجب به زندان در افتادن شیخ بشیر در دمشق شد؛ اما پس از مدتی به «عکا» منتقل شد و توسط والی آنجا (عبدالله جزار) آزاد گردید. در این اثنا امیر بشیر شهابی نامه‌ای مبنی بر درخواست قتل او به محمدعلی پاشا، والی مصر نوشت. محمدعلی پاشا هم در پاسخ دستور قتل شیخ بشیر جانبولاد را به جزار ابلاغ کرد. عبدالله جزار شیخ بشیر و عده‌ای از سرانش را به شام دعوت کرد و با این نیرنگ بر آنها دست یافت و همه را زندانی کرد و پس از چند روز شیخ بشیر را با شیخ امین عمادی به قتل رساند. در این زمان سن شیخ حدود پنجاه سال بود. شیخ بشیر مردی نیک سیرت، دادگر و با شهامت و دلاور بود و به واسطه سخاوت زیاد او را «عمودالسّماء» گفته‌اند. از او آثار و ابنیه بسیاری به یادگار ماند و توانست در ولایات جبل امنیت و رفاه ارزانی دارد.

بعد از مرگ شیخ بشیر، خاندان جانبولاد دچار انواع رحمت و لطامت شد؛ چنان که امیر بشیر شهابی بسیاری از آنها را از بین برد و منازلشان را ویران کرد و حتی مسجد جامعی را که شیخ بشیر بنا کرده بود با خاک یکسان کرد و اموالشان را به غارت برد. تا آنکه حمیت و غیرت، اهالی «عکا» را بر آن داشت که در کار آنان دخالت نکنند و عموم بازماندگان را به «صفد» انتقال دهند.

در سال ۱۲۵۱ (ه.ق) زمانی که ابراهیم پاشا با لشکری از مصر بر بلاد شام بتاخت، خاندان جانبولاد از دولت عثمانی جانبداری کردند و به والی شام پیوستند. تا آنکه بین دو سپاه مصر و عثمانی جنگ معروف «حمص» پیش آمد و به شکست عثمانیان انجامید؛ آنگاه امیر سعید و امیر اسماعیل، پسران شیخ بشیر به ولایات جبل لبنان پناهنده شدند و بقیه با سپاهیان شکست خورده عثمانی به حلب بازگشتند. امیر سعید و امیر اسماعیل بعد از آنکه به جبل رسیدند از امیر بشیر اطاعت کردند و او آنان را نزد ابراهیم پاشا فرستاد. پس از آن امیر سعید وارد نیروی مصر شد و درجه «ضابطی» گرفت و سال ۱۲۵۲ (ه.ق) «یوزباش» و سپس «بکتاش» شد.

یکی دیگر از پسران شیخ بشیر به نام امیر نعمان، مدتی در استانبول بود و بعد از آن به مصر رفته و در لشکر آن کشور استخدام شد و به رتبه «امیر آلائی» رسید. بعدها امیر سعید و امیر نعمان نیز به جبل مرجعت گردیدند و با امیر سلیمان زمینه را برای بازیافتن حکومت موروثی فراهم نمودند و عاقبت امیر نعمان به امارت جبل لبنان رسید.

منابع: شرفنامه بدلیسی، از ص ۲۸۶ تا ۳۰۰.

تاریخ الدول والامارات الکردیه، ج ۲، از ص ۳۷۶ تا ۳۸۰.

مشاهیر الکرد، ج ۲، ص ۶۴، ص ۷۷، ص ۲۰۷.

خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر، ج ۲، ص ۸۴، ج ۲، از ص ۱۳۵ تا ۱۴۰.

المنجد، بخش اعلام.

الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۹۹.

کفتاری و فقه

## فرمانروایان زرقی

در کتاب شرفنامه بدلیسی می خوانیم که نسب فرمانروایان این امارت به شیخ حسن بن سید عبدالرحمن، از اهالی سوریه می پیوندد. این شیخ حسن مردی بزرگوار و متقی و دارای کرامات و خوارق عادات بوده که از شام مهاجرت کرده و در «ماردین» متوطن شده و آنجا روزگاری را به عبادت سپری کرده است. و چون طبق عادات صوفیه آن دوره، جامه کبودرنگ پوشیده، به «شیخ ازرقی» معروف شده و بعداً این نام بر تمام افراد آن فامیل اطلاق گردیده، که به واسطه کثرت استعمال، کم کم به «زرقی» و «زراکی» و «زریکی» و «زرکی» تبدیل شده است.

اهالی ماردین بعد از آنکه زهد و صلاح شیخ را مشاهده کرده و بر کرامات وی وقوف یافتند، عموم با اودست ارادت داده، سردر قدمش گذاشتند و از جان و دل گرویده اش شدند. رفته رفته شیخ دارای خانقاه و دستگاه و پیروان بسیاری گردید و کارش بالا گرفت؛ تا جایی که حاکم ماردین اندیشناک شده وی را با هر حیل‌ه‌ای که بود گرفتار ساخته در قلعه ماردین زندانی کرد؛ اما پس از چند روز کرامات زیادی از وی مشاهده کرد و ناچار او هم در مقابل عظمت معنوی شیخ سر تسلیم فرو آورده، آزادش کرد و یکی از خواص و مریدانش شد و بر سبیل اعتذار و تأمین رضایت شیخ، دختر خود را به عقد نکاح وی درآورد.

بعد از فوت حاکم، شیخ حسن به جای وی بر مسند امارت نشست و از آن تاریخ بنیان امارت زرقی نهاده شد. بعد از شیخ حسن اولاد و احفاد وی ولایت را به چهار شعبه تقسیم کردند: درزینی، کردکان، عتاق و ترجیل؛ که جداگانه از امرای هر یک به اختصار نام خواهیم برد.

## شعبه اول، امرای درزینی

«درزین» یا «دیرزیر» و یا «درزنی» از نواحی ماردین، دارای قلعه‌ای بوده که به استحکام و استواری شهرت داشته است. نخستین حاکم آنجا از احفاد شیخ حسن، هابیل نامی بوده که بعد از او پسرش قاپیل به حکومت رسیده است؛ تا اینکه نوبت حکمرانی به امیر مشهور این سلسله، امیر حمزه رسیده است.

### امیر حمزه درزینی ازرقی

امیر حمزه بن امیر خلیل بن امیر غازی در روزگار شاه اسماعیل صفوی (جلوس ۹۰۷، فوت ۹۳۰ هـ.ق) می‌زیسته و از این پادشاه اطاعت می‌کرده است. وی امیری دلیر و سرداری هزیر بوده و بعد از وفات پسرش محمد بیگ به جای او نشسته است.

### امیر محمد درزینی ازرقی

امیر محمد از سلطان سلیم خان عثمانی (جلوس ۹۱۸، فوت ۹۲۶ هـ.ق) اطاعت می‌کرده و در دربار وی بی‌اندازه محترم و ارجمند بوده است. وی پس از یک مدت فرمانروایی فوت کرده و چهار پسر به جا گذاشته است: علی بیگ، شاه قلی بیگ، یعقوب بیگ و جهان‌شاه بیگ.

### علی بیگ درزینی ازرقی

پس از فوت امیر محمد، بین برادران بر سر حکومت نزاع شد که عاقبت علی بیگ غالب شد و هفت سال حکومت کرد.

### شاه قلی بیگ درزینی ازرقی

وی به سال ۹۴۱ (هـ.ق) به موجب فرمان و نشان سلطان سلیمان خان عثمانی (جلوس ۹۲۶، فوت ۹۷۴ هـ.ق) به جای برادرش بر مسند حکومت نشست و پس از هشت سال حکمرانی، به دست ناصر بیگ زرقی کردگانی - که ذکرش خواهد آمد - کشته شد.

### یعقوب بیگ درزینی ازرقی

یعقوب بیگ پس از برادرش به موجب فرمان سلطان سلیمان خان، به سال ۹۴۹ (هـ.ق) حاکم درزین شد. وی امیری دلیر، کاردان، سخاوتمند و بادانش بوده و طبع شعر نیز داشته

است. بیشتر به زبان کردی شعر می سروده و دیوانی هم داشته، که از بین رفته است. شرفخان بدلیسی در کتاب شرفنامه بسیار او را می ستاید.

یعقوب بیگ پس از سی و پنج سال حکومت، به میل و رضای خود از امارت کناره گرفت و پسرش دومان بیگ<sup>۱</sup> را به جای خود نشانید؛ اما پس از دو سال دومان بیگ در نبرد چالدران به دست قزلباشان کشته شد. یعقوب بیگ هم يك سال پس از این واقعه درگذشت (۹۸۷ ه.ق).

از دومان بیگ دو پسر به نامهای محمدبیگ و علی بیگ به جا ماند.

### امیر محمد بیگ در زینی ازرقی

محمدبیگ پس از آنکه پدرش به سال ۹۸۶ (ه.ق) کشته شد، با تصویب جدش (یعقوب بیگ)، در سن پانزده سالگی بر مسند حکمرانی نشست. او با وجود صغر سن و خردسالی، در امور مردماری و آداب امارت از خود چنان شایستگی و لیاقتی نشان داد که در مدت کوتاهی پایه قدر و منزلتش را از پدرانش برتر گردانید و به دستگاه امارتش جلوه و رنگ خاصی بخشید.

در تاریخ ۱۰۰۵ (ه.ق) محمدبیگ حاکم در زین بوده و پس از آن خبری از این امارت در دست نیست.

### شعبه دوم، امرای کردکان

کردکان نام قلعه و محلی بین «دیار بکر» و «میافارقین» بوده است. مؤسس امارت این محل، یکی از احفاد هابیل زرقی بوده - که پیش از این از او نام بردیم. نخستین حاکم مشهور کردکان، امیر ناصر است که معاصر شاه قلی بیگ در زینی بوده است.

### امیر ناصر کردکان زرقی

امیر ناصر معاصر شاه قلی بیگ بوده - که پیش از این از او سخن گفتیم - و بین آنان بر سر قریه «منار» - که حد فاصل قلمرو طرفین بوده - همواره اختلاف و گاهی زدوخورد وجود داشته؛ تا آنکه شاه قلی بیگ از دربار عثمانی فرمان انضمام آن قریه را به منطقه در زین می گیرد. ناصر بیگ از شنیدن این خبر به شدت خشمگین می شود و با جمعی از افراد و کسان خود به قصبه «بولی» می رود و به انتظار مراجعت شاه قلی بیگ می نشیند که در

۱- محمد علی عونی در کتابش، مشاهیر الکرد، «دومان بیگ» نوشته است.



بازگشت از استانبول سرراه را بر وی بگیرد. عاقبت امیر ناصر به مرام خود می‌رسد و شاه قلی بیگ را در همانجا به قتل می‌رساند.

چون میرلوای بولی از جریان اطلاع می‌یابد، با عده‌ای سپاهی امیر ناصر را تعقیب کرده، وی را با چند تن از کسانش در قصاص خون شاه‌قلی بیگ به قتل می‌رساند.

### امیر محمد بیگ کردکان زرقی

محمد بیگ پس از قتل پدرش به امارت کردکی رسید. وی پس از مدتی با محمد بیگ درزینی پسر دومان بیگ به نزاع پرداخت و سرانجام به دست کسان وی به قتل رسید.

### امیر ناصر بیگ دوم کردکان

وی پس از قتل پدرش، با وجودی که هنوز نوجوان بود به حکومت کردکان رسید و مدت کوتاهی حکومت کرد. اما عاقبت به دست یکی از رعایای خود به قتل رسید. ناصر بیگ دو پسر داشت: امیر محمد و امیر ابو بکر.

### امیر محمد بیگ دوم کردکان

پس از قتل ناصر بیگ، پسرش امیر محمد بیگ بر مسند حکومت کردکان نشسته و روزگارش مصادف با زمان تألیف شرفنامه بوده است.

### شعبه سوم، امرای عتاق

عتاق یا هتاق و یا آتاخ قلعه و محلی بوده است از کردستان در منطقه دیار بکر که اکنون در کشور ترکیه واقع است. نخستین امیر این شعبه از خاندان زرقی، احمد بیگ بن میر محمد است.

### احمد بیگ عتاق زرقی

احمد بیگ به موجب فرمان سلطان سلیم خان عثمانی حاکم عتاق بوده و قدرت و سلطه زیادی داشته است. وی را سه پسر به نامهای: شاهم بیگ، یوسف بیگ و محمود بیگ بوده است.

## شاهم بیگ عتاق زرقی

پس از احمدبیگ پسرش شاهم بیگ به امارت عتاق رسید؛ اما پس از مدتی امرای عثمانی پاره خیانت را برایش تراشیده و سلطان رابه کشتن وی واداشتند.

## یوسف بیگ عتاق زرقی

یوسف بیگ پس از کشته شدن برادرش حاکم عتاق شد. وی که در دوره سلطان سلیمان خان قانونی (جلوس ۹۲۶، فوت ۹۷۴ ه.ق) می زیست، مدتی حکومت کرد و پسری به نام حسن بیگ از خود به جا گذاشت.

## حسن بیگ عتاق زرقی

حسن بیگ که پس از مرگ پدرش و به موجب فرمان سلطان سلیم خان (جلوس ۹۷۴، فوت ۹۸۲ ه.ق) به حکومت عتاق رسید، مدت بیست سال با قدرت فرمانروائی کرد. وی امیری توانا و ثروتمند بوده است. پس از خود دو پسر به نامهای یوسف و ولی بیگ به جا گذاشت.

## ولی بیگ عتاق زرقی

بعد از حسن بیگ، ابتدا پسرش یوسف بیگ بر مسند امارت نشست؛ اما اجل چندان مهلتش نداد و درگذشت و برادرش ولی بیگ مسندنشین حکومت عتاق شد. ولی بیگ در آغاز حکومتش با مخالفت ذوالفقار بیگ بن شاهم بیگ و عده دیگری از بنی اعمامش مواجه شد؛ اما طبق فرمان سلطان محمدخان عثمانی در حکومت پایدار ماند و به سال ۱۰۰۵ (ه.ق) حکمران عتاق بوده است.

## شعبه چهارم، امرای ترجیل

«ترجیل» نام شهری بوده است در نزدیکی «آمد» که منطقه اطراف آن را نیز به طور تغلیب به همین نام خوانده اند. ترجیل دو قلعه بسیار استوار به نامهای: قلعه ترجیل و قلعه دارغین داشته است. مرکز و محل اصلی امرای زرقی ترجیل بوده و نخستین امیر معروف زرقی در ترجیل عمر بیگ بن حسن بیگ نام داشته است.

## عمر بیگ ترجیل

عمر بیگ معاصر حسن بیگ بایندری، مشهور به اوزون حسن (۸۷۳-۸۸۲ ه.ق) بوده و بی اندازه نزد وی ارج و احترام داشته است؛ چنان که حسن بیگ دختر او را به نکاح خود در آورده و ناحیه «مهرانی» و «نوشاد» را ضمیمه قلمرو ترجیل کرده است. از دختر عمر بیگ، حسن بیگ صاحب پسری شد که بعدها امارت عتاق و ترجیل را بدوسپرد و عمر بیگ را والی ایالت بدلیس گردانید.

## بوداق بیگ ترجیل

وی پس از فوت پدرش از طرف اوزون حسن بایندری (آق قویونلو) والی ایالت بدلیس شد. پس از آنکه به سال ۸۸۸ (ه.ق) سلطنت ایران به یعقوب بیگ بن حسن بیگ رسید، باز ولایات ترجیل و عتاق را برقرار سابق — تحت فرمان بوداق بیگ بود.

## احمد بیگ ترجیل

احمد بیگ بن بوداق بیگ، پس از فوت پدرش در سال ۹۱۱ (ه.ق) به امارت ترجیل رسید. وی در جریان استیلای شاه اسماعیل صفوی بر دیار بکر به سال ۹۱۳ (ه.ق)، توسط قزلباشان کشته شد.

## علی بیگ ترجیل

علی بیگ فرزند بوداق بیگ، پس از برادرش احمد بیگ، در سال ۹۱۳ (ه.ق) حاکم ترجیل شد و ده سال امارت کرد و عاقبت به سال ۹۲۳ (ه.ق) درگذشت.

## شمسی بیگ ترجیل

بعد از علی بیگ، شمسی بیگ به فرمان سلطان سلیم خان عثمانی به حکومت ترجیل رسید و مدت زمانی فرمانروای آن ناحیه بود. روشن نیست که شمسی بیگ فرزند علی بیگ بوده یا برادر و یا برادرزاده اش.

## حیدر بیگ ترجیل

وی پس از پدرش شمسی بیگ به موجب فرمان سلطان سلیمان خان عثمانی به حکومت ترجیل رسید؛ اما چندان نپایید و به دست امرای قزلباش کشته شد.

## بوداق بیگ ترجیل

بوداق بیگ پس از قتل پدرش حاکم ترجیل شد و مدت پانزده سال حکومت کرد. وی سه پسر داشت حسین بیگ، اسماعیل بیگ و عمر بیگ. ابتدا حسین بیگ پس از مرگ پدرش حاکم ترجیل شد؛ اما پس از هشت ماه درگذشت و امارت به برادرش اسماعیل بیگ رسید.

## اسماعیل بیگ ترجیل

وی که پس از فوت برادرش حسین بیگ حاکم ترجیل شد، مدت چهارسال امارت کرد.

## عمر بیگ ترجیل

عمر بیگ پس از وفات برادرش اسماعیل بیگ، طبق فرمان سلطان مرادخان عثمانی (جلوس ۹۸۲، فوت ۱۰۰۳ ه.ق) حاکم ترجیل شد. وی مردی تیکوسیرت، فهیم و کاردان بوده که امرای دیار بکر عموماً درکارها با وی مشورت کرده‌اند و سمت ریاست همه را دارا بوده است.

عمر بیگ به سال ۱۰۰۵ (ه.ق) حیات داشته است.

منابع: شرفنامه بدلیسی، از ص ۳۰۹ تا ۳۲۷.

تاریخ الدول والامارات الکردیه، ص ۳۷۵.

مشاهیر الکرد، محمدعلی عون، ج ۲.

# کنفاری هشتم

## فرمانروایان برادوست

فرمانروایان برادوست از نسل و تبار خاندان حسویه می‌باشند که بر دینور و شهرزور حکومت می‌کردند. نسب آنان به امیر هلال فرزند ناصر الدوله بدر می‌پیوندد. هلال در جنگی که با شمس الدوله دیلمی والی همهان درگیر شد، به قتل رسید. از اوسه پسر به‌جا ماند، یکی از آنها نامش ظاهر بود که بعد از پدر حاکم شهرزور شد و دومی به امارت قبیله آکو رسید و سومی که جد بزرگ این سلسله است به ارومیه رفت و بعد از مدتی آنجا را متصرف شد.

### امیرغازی قران برادوست

نخستین امیر معروف سلسله برادوست ملقب به غازی قران فرزند سلطان احمد است و نام اصلی او معلوم نیست؛ غازی قران لقبی است که شاه اسماعیل صفوی به وی داده است. غازی قران پیش از آنکه امرای کردستان با دربار صفوی رابطه پیدا کرده و به اعلام اطاعت بپردازند، به ارومیه یورش برد و به علت کینه دیرینه‌ای که نسبت به قزلباشها داشت، بر آنها ریخت و عده‌ای را کشت. پس از آنکه اندک اندک امرای کردستان با دربار صفوی آشنایی یافتند، غازی قران نیز بدانجا شتافت و اظهار اطاعت کرد. شاه اسماعیل مقدم او را گرمی شمرد و او را - چنانکه گفتیم - لقب غازی قران داد و نواحی تهرگه‌وهر و سوه‌ها و چند جای دیگر را به او بخشید و به فرمان‌والیگری مفتخرش ساخت.

غازی قران تا هنگام قضیه چالدران رابطه خود را با صفویه حفظ کرد. بعد از آن به سلطان سلیمان عثمانی پیوست و از او نیز احترام و اِکرام دید. سلطان چون او را امیری خردمند و صاحب رای و تدبیر و اطلاعات کافی مشاهده کرد، از مصاحبتش لذت برد و هنگامی که تهریز اردوگشی کرد، او را در آن سفر ندیم و همراز خود قرار داد و بعد از



مراجعت به پاداش راهنماییهایی که از او دیده بود جاهایی را از اربل و بغداد و دیار بکر به رسم تیول به او بخشید. غازی قران به این ترتیب مدت زیادی به شادی و کامرانی حکمرانی کرد و پس از يك عمر طولانی درگذشت. دو پسر از او به جا ماند: شاه محمد بیگ و علی بیگ.

### شاه محمد بیگ برادوست

امیر غازی قران در اواخر حیات - که بر اثر پیری، ضعف و ناتوانی بر او روی آورده بود - زمام اختیار فرمانروایی را به پسرش شاه محمد بیگ سپرد و بعد از درگذشت او همچنان شاه محمد بیگ حکومت خود را ادامه داد و چون درگذشت چهار پسر از او به یادگار ماند: بداغ بیگ، حسن بیگ، اسکندربیک و زینل بیگ.

### بداغ بیگ برادوست

بداغ بیگ بعد از فوت پدرش شاه محمد بیگ بر حسب فرمان سلطان سلیم خان عثمانی به حکومت رسید و مدتی در کمال عزت و احترام زندگی کرد. از بداغ بیگ چهار پسر باقی ماند: اولیابیک، سیدی بیگ، شاه قلی بیگ و محمد بیگ.

### حسن بیگ برادوست

فرزندان بداغ بیگ هنگام مرگ پدر هنوز به حد رشد و بلوغ نرسیده بودند. بنابراین حکومت به حسن بیگ فرزند شاه محمد رسید؛ اما او مردی تندخو بود و با کسان خود و همچنین امرای همجواری رفتار خوبی نداشت و موجب آزار و اذیت آشنا و بیگانه بود. مردم از دست او به دیار عثمانی شکایت بردند. از طرف سلطان به حسین پاشای میرمیران وان دستور رسید که در اطراف کارهای او تحقیق به عمل آورد. حسین پاشا او را به وان خواست و از چگونگی اعمال او پرسش کرد. چون حقیقت حال معلوم شد، دستور کشتن او را داد و امارت برادوست به علی بیگ رسید.

### علی بیگ برادوست

علی بیگ پسر غازی قران، بعد از حسن بیگ فرمانروا شد. بعد از مدتی چون اهالی و عشایر برادوست به اولیابیک برادرش علاقه داشتند، از طرف پاب عالی اولیا بیگ حاکم

برادوست شد و علی بیگ را حکومت ارومیه<sup>۱</sup> دادند؛ اما او یک سال بیشتر دوام نکرد و در سنه ۹۸۶ ه.ق. درگذشت.

## اولیابیک برادوست

اولیا بیگ فرزند بداغ بیگ انسانی بلندهمت، نیکومش و دلیر بود. بعد از آنکه علی بیگ از حکومت برادوست عزل شد، اولیابیک به حکومت رسید، او در ۱۰۰۵ (ه.ق.) - برابر نوشته شرفنامه - فرمانروای برادوست بوده است.

توضیح - افراد مذکور از امرای برادوست، به مناسبت مرکز مأمویت، به نام حکام «سوما» شناخته شده‌اند؛ اما دسته بعدی که از همان امرای برادوست می‌باشند به حکام تهرگه‌وه‌رو قلعه داود مشهورند.

## ناصر بیگ برادوست

ناصر بیگ پسر شیر بیگ پسر شیخ حسن بیگ نیز از تبار همان سلطان احمد است، که پیش از این از او نام برده‌ایم ناصر بیگ یا پسر وی ناحیه مهرگور (مهرگه‌وه‌ر) را از منطقه برادوست جدا کرد و آن را متصرف شد. در زمان تألیف شرفنامه (سال ۱۰۰۵ ه.ق) همین ناصر بیگ فرمانروای مهرگه‌وه‌ر بوده است. او امیری با جریده و خودساخته بود که هشتادسالی عمر کرد. یک وقت بر اثر آشوب داخلی قلمرو خود را ترک گفت و به نزد شاه طهماسب صفوی رفت.

زینل بیگ هکاری به جهت مخالفت با ناصر بیگ، شیر بیگ پسرش را علیه او شورانید و ناحیه سوما را از مهرگه‌وه‌ر منتزع کرد و در اختیار او گذاشت. اما شیر بیگ چندان بهره‌ای از عمر خود نبرد و درگذشت.

بعد از شیر بیگ فرمانروایی مهرگه‌وه‌ر به دست زین الدین بیگ افتاد که از خویشان شیر بیگ بود. او هم در جنگ سعدآباد اطراف تبریز کشته شد و دوباره مهرگه‌وه‌ر به دست ناصر بیگ افتاد. بعد از آن معلوم نیست که سرنوشت احماد و نبیره‌های آن خاندان به کجا کشید.

۱- ارومیه قبل از دست اسکندر بیگ بن شاه محمد بود. ولی بعد از آنکه از حکومت ارومیه برکنار شد، گنج عزلت را اختیار کرد و حکومت را به کلی پشت پا زد و تا آخر عمر به اطاعت و عبادت خدا مشغول بود.

## امیرخان یکدست

امیرخان یکدست آخرین امیر مقتدر برادوست است که با شاه طهماسب صفوی بسیار دوست بود و شاه طهماسب ازومیه و اشنویه را بدو سپرد. او در جنگی که به معاونت یکی از حکام سوران انجام داد، یک دستش قطع شد و بدین جهت به امیرخان یکدست معروف شد. نام اصلی او معلوم نیست؛ برخی قره تاج نوشته اند که بر ابر نوشته استاده هزار در ذیل شرفنامه، ص ۵۵۲. شاید قره خان بود و تحریف شده است. همچنین هزار می گوید: «ممکن است او فرزند ناصر بیگ برادوست باشد.»

بعد از آنکه شاه عباس به سلطنت رسید و آذربایجان را از تصرف عثمانیها باز گرفت، امیرخان به خدمت وی رفت و شاه بسیار او را گرامی داشت و دستور داد دستی از طلا برای او ساختند و از آن تاریخ به امیرخان پنجه طلا شهرت یافت. شاه عباس همچنین قلعه مهرگوه و تهرگوه و اشنویه و ارومیه و ریایست خاندان برادوست را به وی ارزانی داشت. امیرخان قلعه ارومیه را ننسندید و معتقد بود که در برابر یورش دشمن چندان دوام نمی آورد؛ با کسب اجازه از شاه عباس قلعه دمدم را بنا نهاد که در سه فرسخی شمالی شهر ارومیه، کهنه دزی بود از زمان ساسانیان که خراب شده بود. امیرخان آن را در نهایت خوبی و استحکام و بزرگی ساخت و چند دژ کوچک را در میان آن بنا کرد. همچنین انبارهایی برای آذوقه و مهمات و غیره اضافه کرد و تعدادی آب انبار نیز تعبیه کرد که در بهاران از آب باران پر شود تا قلعه نشینان در موقع ضرورت از لحاظ آب در مضیقه نمانند. از همان ابتدای کار امرای قزلباش و شیعی مذهب همجوار به مخالفت او برخاسته نزد شاه وی را متهم کردند که امیرخان می خواهد از زیر بار اطاعت شانه خالی کند. حتی پیر بداغ بیگ فرمانروای آذربایجان را نیز با خود همدست کرده، کوشیدند که نظر شاه را نسبت به وی مشوب ساخته، او را از ادامه کار ساختن قلعه بازدارند؛ اما امیرخان توجهی نکرد و به کار خود ادامه داد و قلعه و برج و بارو را آن طور که می خواست به پایان رسانید. در همان ایام حدود بیست هزار نفر از عشیره کرد جلالی که از ترس مراد پاشای عثمانی آواره شده بودند به خاک ایران آمده، از شاه عباس تقاضای پناهندگی و محل اقامت کردند. شاه دستور داد که ده هزار نفر از آنها به میان عشیره برادوست بروند و حسن خان استاجلو والی همدان را با نیرویی به معیت آنها فرستاد. اما امیرخان از ترس اینکه میباید عشیره خودش به رحمت دچار شوند از آن دستور سر پیچی کرد. شاه چون از استتکاف او اطلاع یافت سپاه انبوهی را به فرماندهی اعتمادالدوله وزیر در ۲۶ شعبان سال ۱۰۱۷ (ه.ق) به جانب امیرخان گسیل داشت. بین اعتمادالدوله و امیرخان چندین نامه رد و بدل شد مبنی بر اینکه دست از خودسری بکشد و دژ را خالی کند؛ اما امیرخان وقعی ننهاد و همچنان در قلعه باقی ماند و به

ندارک کار خود مشغول شد. اردوی ایران قلعه را محاصره کرد و مدت چهارماه جنگ و زدوخورد بود. که نتیجه‌ای نداشت و نتوانستند قلعه را تسخیر کنند. سرانجام مجرای چشمه آبی را که به داخل قلعه جاری بود، یافتند و آب را از قلعه نشینان قطع کردند و مدت ۲۱ روز اهالی داخل قلعه از بی آبی به سختی و مضیق افتادند. از قضا در این هنگام آسمان ابری شد و آب باران، آب انبارها را پر کرد. اعتمادالدوله چون دید باقطع آب نیز کاری از پیش نرفته است، فرمان حمله داد و گفت هیچکس حق ندارد تا دم مرگ دست از تلاش بردارد. لشکر قزلباش در این حمله تا خود را به دیوار قلعه رسانیدند کشته و زخمی زیادی دادند جنگ بسیار خونین انجام گرفت و مدتی دیگر جنگ به همین طریق ادامه داشت. عاقبه الامر قزلباشان توانستند در قلعه رخنه‌هایی ایجاد کنند و یکی از برجهای قلعه را متصرف شوند. اندکی بعد بر اثر گلوله باران توپ کنگره‌ای که پیر بداغ مکرری در دار آنجا بود فروریخت و پسر امیرخان با یک عده که مستحفظ و مدافع آن بودند، به دست قزلباشها افتادند. اندک اندک نیروی امیرخان به تحلیل رفت و عده زیادی از جنگجویانش نیز گریخته بودند. در این هنگام اعتمادالدوله سه‌سالار ناگهانی مُرد و محمدبیگ بیگدلی به جای او به فرماندهی رسید. امیرخان می‌دانست که سرانجام در برابر آن همه سپاهی و انبوه سلاح و مهمات نمی‌تواند ایستادگی کند؛ نامه‌ای برای بیگدلی نوشت که اگر متعهد شوید بر این ایجاد مزاحمتی نکنید تا شخصا به حضور شاه بروم و مطالبی که هست با او در میان بگذارم، حاضر در قلعه را تخلیه کنم، بیگدلی بسیار خوشحال شد و موافقت کرد. امیرخان از قلعه بیرون آمد و به خیمه و خرگاه بیگدلی رفت. بیگدلی در چادر خود از او پذیرایی شایانی به عمل آورد و صمیمانه با وی برخورد کرد. حسن خان استاجلو - که بسیار آدم خودخواهی بود و نسبت به امیرخان کینه زیادی در دل داشت - از راه حيله و تزویر گفت: شما شئون و حیثیت امیرخان را ملاحظه نکرده‌اید که او را با آدمهایش در یک محل جا داده‌اید. بهتر است که همراهانش را در میان سپاهیان خود جای دهیم. بیگدلی سخن او را پذیرفت و تنها امیرخان و چند نفری معدود از نزدیکان او را در خیمه خود باقی گذاشت. در اینوقت الیاس خلیفه مشاهده کرد که خان ابدال و جماعت او همچنان مسلحند. به نوکران خود گفت این شرط مهماننداری و پذیرایی نیست. اینها باید استراحت کنند، بیایید و اسلحه آنها را جمع کنید. خان ابدال مکرری که در آن جمع حاضر بود دانست که حيله‌ای در کار است. حاضر نشده خود و نه افرادش سلاح را از خود دور کنند؛ اما الیاس خلیفه دست بردار نبود و می‌خواست به زور سلاح را از خان ابدال بگیرد. خان ابدال در یک فرصتی با شمشیر او را کشت و بعد به افرادش نیز حمله بُرد و به این ترتیب جنگ تن به تن و بسیار سختی در بین همراهان امیرخان برادوست و مکرری با افراد بیگدلی درگیر شد و تمام آن افراد سلحشور برادوست و مکرری کشته شدند و امیرخان یکدست، آن جنگجوی بی نظیر سرانجام جام



## الغ بیگ برادوست

بعد از آنکه قلعه دمدم به تصرف قزلباشها درآمد، شاه عباس آنجا را به امیر قبادخان بیگدلی برادر محمد بیگدلی سپهسالار سپرد. مدت هفت سال مردم آن سامان تحت شکنجه و فشار قرار داشتند؛ اما در این مدت عده‌ای از عشیره برادوست تا اندازه‌ای به خود آمده و جانی گرفته بودند و در فکر آزادی و گرفتن انتقام خونهای ریخته شده کسان خود روزشماری می‌کردند. الغ بیگ که یکی از رؤسای عشیره برادوست بود پس از واقعه مذکور به تدریج در ظرف مدت آن هفت سال مردم برادوست را با خود متحد کرده و برای حمله به قلعه و قلعه نشینان آماده ساخته بود که در فرصتی بتواند بدانجا یورش برد. اتفاقاً روزی امیر قبادخان بیگدلی برای شکار با يك عده از جنگجویانش قلعه را ترك گفتند. الغ بیگ که در کمین بود با گروهی از جوانان مسلحش برادوست به قلعه حمله کرد و به جنگ و زدوخورد با دژنشینان پرداخت. عده زیادی کشته شدند و سرانجام قلعه را به تصرف خود درآوردند. قبادخان به محض اطلاع امیر آقا حاکم مراغه را خبردار کرد؛ او هم پیر بداغ حاکم تبریز را به آنجا فراخواند و به این ترتیب نیروی بسیاری به معیت آنها قلعه را محاصره کردند. الغ بیگ در حینی که در میان قلعه مشغول تقسیم فشنگ و باروت و سلاح در بین افراد خود بود، به علت عدم مساعدت بخت و اقبال اسلحه‌خانه آتش گرفت و عده کثیری زخمی شدند و خود الغ بیگ نیز سر و صورت و دستش سوخت و دانست که تدبیر با تقدیر نتیجه‌ای ندارد. ناچار خود و افرادش شبانه‌گام با آن همه سوختگی و زخم قلعه را ترك گفتند.

منابع: شرفنامه بدلیسی، از ص ۳۸۲ تا ۳۸۸.

تاریخ الدول والامارات الکردیه، ج ۲، ص ۳۸۸ تا ۳۹۰.



# کفتاری و نهم

## فرمانروایان سلیمان سلیمانی

نیای بزرگ این خاندان سلیمان نام داشته و به همین جهت افراد آن به «سلیمانی» یا به لهجه محلی «سلیمانی» مشهور شده اند. محل امارت آنان منطقه «قولب» (قلب) بوده است، که ناحیه ای است از ولایت بدلیش در جنوب کنج.

طبق نوشته شرفنامه، نسب این خاندان به مروانیان منتهی می شود؛ که سرسلسله آنان از دیار خود مهاجرت کرده و در ناحیه قلب کردستان ترکیه توطن نموده و به یاری عشیره کرد «بانوکی» (بانوکی) فرزندانش به امارت رسیده و در اندک مدتی دایره فرمانروایی آنها بر بلاد کنار دجله امتداد یافته و چندین قلعه و آبادی از ارمنیان و اگر جیان - که بر آن مناطق استیلا داشتند - انتزاع کرده و به تصرف خود درآوردند و بالاخره اساس حکومت نیرومندی را نهادند که به امارت سلیمانی مشهور شد. و بازماندگان آن خاندان به نام عشیرت سلیمانی یا سلیمانی در اطراف «میافارقین» سکونت دارند.

نخستین بانی امارت سلیمانی مروان نام داشته و بعد از او پسرش میر بهاء الدین ریاست یافته است. از میر بهاء الدین دو پسر به جا مانده به نامهای میر عزالدین و میر جلال الدین که متعاقب یکدیگر فرمانروائی کرده اند و بعد از آنها میر ابراهیم پسر میر عزالدین بر مسند حکومت نشسته و چون در گذشته از دو پسرش میر دیادین (ضیاء الدین) و امیر شیخ احمد، بر حسب وصیت پدر، میر دیادین جانشین پدرش شده است.

### امیر دیادین سلیمانی

وی از امرای کارداران و اهل تدبیر این سلسله بوده که با والی «دیار بکر»، خان محمد اسناچلو - از طرف شاه اسماعیل صفوی - طریق مدارا و مواسات پیش گرفته و دخترش

به نام بیکیسی خانم را به عقد نکاح خود درآورده است.  
امیردیادین هشتاد سال عمر کرده و پس از او این امارت به دو شعبه منشعب شد: امرای  
قلب و بطمان و امرای میافارقین.

## شعبه اول، امرای قلب و بطمان امیرشاه ولد بیگ سلیمانی

امیردیادین دارای اولاد ذکور نبوده؛ اما شیخ احمد برادرش نه پسر داشته است: شاه ولد،  
بهلول، عمر شاه، سوسن خان، ولی خان، الوند، خلیل، احمد و جهانگیر. چون میردیادین به  
سن پیری و ناتوانی رسید و نمی توانست به خوبی در امور مختلف رسیدگی کند،  
برادرزادگانش درصدد برانداختن وی و غصب حکومت برآمدند. ناچار میردیادین از  
محمدخان استاجلو کمک خواست؛ محمدخان هم لشکر انبوهی به معاونت او فرستاد و به این  
ترتیب بین وی و برادرزادگان جنگ خونینی رخ داد و در آن معرکه عمر شاه بیگ و سوسن  
خان و جهانگیر بیگ به قتل رسیدند و شاه ولد بیگ - که بانی آن آشوب و سلسله جنابان این  
جنگ و جدال بود - با زحمت از میدان گریخته، فراری شد و به خدمت سلاطین چراکسه  
مصر شتافت.

پس از آنکه جنگ چالدران و عواقب آن پیش آمد و استیلای قزلباش بر کردستان رو به  
نقصان گذاشت، شاه ولد بیگ به همراهی عده ای از عشایر محل متوجه «قلب» شده به  
آسانی برمسند حکومت جلوس نمود و زمام امور را به دست گرفت. پس از مدتی ولایت دیار  
بکر کردستان به تصرف سلاطین عثمانی درآمد و متعاقب آن شکایاتی علیه شاه ولد بیگ، از  
سوی برخی از امرای کردستان به دربار عثمانی رفت؛ نتیجه آنکه سلطان عثمانی به  
میرمیران دیار بکر دستور قتل شاه ولد بیگ را داد. میرمیران وی را به نزد خود دعوت کرد تا  
در خفیه فرمان سلطان را عملی کند. شاه ولد بیگ از توطئه آگاهی یافته فراری شد و  
ولایاتش به دست سرداران عثمانی افتاد و فقط قلعه قلب و توابع آن برای شاه ولد بیگ باقی  
ماند.

پس از آنکه سیزده سال بدین منوال گذشت، شاه ولد بیگ فوت کرد. از وی شش پسر به  
جا ماند: علی، میردیادین، ولی خان، جهانگیر، امیر یوسف و امیر سلیمان.

## امیرعلی بیگ سلیمانی

بعد از فوت شاه ولد بیگ، علی بیگ به واسطه حسن اخلاق و هوش و فراست ذاتی،